

دکده سیاه مرزکوه

هوشنگ پور کریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

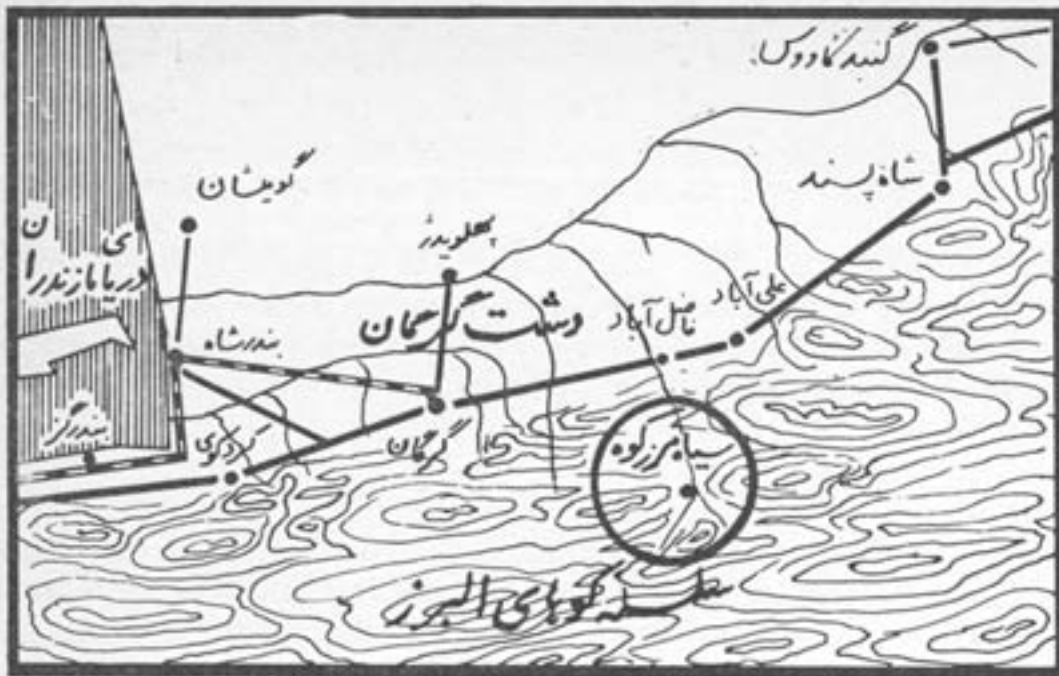
- ۱ - آشنائی با محل : موقعیت جغرافیائی واحوال عمومی ده .
- ۲ - کشت و ورز ، شب پائی ، درو و خرمن کوبی ، آسیا و آسیابانی و نان بندی .
- ۳ - دامداری : چراگاه و « آرام » ، شیردوشی و ماست بندی و کره گیری ، پشم چینی و پشم رسی و پارچه بافی .
- ۴ - مسجد و تکیه و مراسم مذهبی .
- ۵ - مراسم عید نوروز و نوبهارخوانی ، چهارشنبه سوری و فال گوش ، سفره عید و شگون آوری و دید و بازدید و سیزده بدر .
- ۶ - مراسم زایمان و نام گذاری و گهواره بندی و دنداننی ، ختنه سوران و « کرب » .
- ۷ - یک افسانه و چند ترانه .

کم کم دارند «سیامرگو» را رها می کنند و می شوند «علی آبادی» یا «فاضل آبادی» و یا «رحمت آبادی» و «حسین آبادی» و ... که آبادیهائی هستند درحاشیه «دشت گرگان» و کنار راه اسفالتی . یعنی در تماس با شهر و شهری گری و تمدن جدید . جمعیت «سیامرگو» ، تابستانها صد و چهل پنجاه خانوار است و زمستانها فقط سی و چهل خانوار . این بقیه سیامرگوئیها پائیز و زمستان را در «سیامرگو» نمی مانند و می روند به دهکده های دشتی . بعضی هاشان در آن دهکده ها صاحب ملک و آبی هم شده اند و ثروتی هم بهم زده اند که حالا مشکل میشود به آنها گفت سیامرگوئی . چرا که سیامرگوی کوهستانی و متزوی را در شان خودشان نمی بینند و اگر هنوز هم تابستانها به آنجا می روند ، یکی به قصد هواخوری است و یکی دیگر اینکه آب و گل آباء و اجدادی شان را البته نمی خواهند از دست داده باشند ؛ هر چند که پشت آنهمه کوهها افتاده است . بعضی هاشان

۱ - آشنائی با محل ، موقعیت جغرافیائی واحوال عمومی ده

مردم « سیاه مرزکوه » نام دهشان را در کتکوه های « سیامرگو *siyâ margu* » می گویند . مردم دهکده های همسایه شان هم همینطور . به همین اعتبار در این مقاله همه جا نام این ده را « سیامرگو » می آورم . هر چند که این نام در عنوان مقاله به اعتباری دیگر « سیاه مرزکوه » نوشته شده است . به هر صورت این « سیاه مرزکوه » یا « سیامرگو » یک دهکده کوهستانی است در چند فرسنگی جنوب شرقی « گرگان » و در بخش « علی آباد » (کنول) . و این « علی آباد » که به جاده اسفالتی « دشت گرگان » گره خورده ، حالا دیگر راستی راستی شهری شده است . چرا که درحاشیه دشتی است که در این روزگار یک وجب زمینش هم از تیغه فولادی تراکتورها خلاصی ندارد . با آن همه مزارع وسیع پنبه و گندم و برنج و با آن کارخانه های پنبه پاک کنی و کارخانه های روغن گیری از دانه های روغنی و کارخانه های برنج کوبی و آسیاهای موتوری . اینجوری است که « علی آباد » هم میشود شهر و آنهمه شلوغ و پر رفت و آمد . ولی این شلوغیهای « علی آباد » و آبادیهای دیگر « دشت گرگان » ربطی به « سیامرگو » ندارد که توی کوه افتاده است و باید با چند فرسخ قاطر سواری در کوه و دره به آنجا رسید . چرا ، یک ربط قضیه اینجاست که سیامرگوئیها هم

۱ - در اسناد ولیز در نامه های اداری « سیاه مرزکوه » نوشته می شود . در فرهنگ جغرافیائی ارتش هم همینطور نوشته شده است : « سیاه مرزکوه - *siyâh-marz kuh* » ده از دهستان کنول بخش علی آباد شهرستان گرگان . ۳۰ کیلومتری جنوب باختری علی آباد . کوهستانی ، معتدل ، مرطوب ، سکنه ۷۴۰ ، شیعه ، فارسی . آب از چشمه سار . محصول : غلات ، ارزن ، لبنیات . شغل : زراعت و گلهداری . منابع دستی زنان : کرباس بافی . راه مالرو .



موقعیت جغرافیایی دهکده «سیامرزکوه»

مقیاس: 1/100000

و بشره به خانه‌شان بیاید تا شگون بیاورد، اینها همه قرار و قاعدگه‌هایی که هنوز در امور کوچک و بزرگ زندگی‌شان مراعات می‌کنند، سیامرگویی این روزگار را با سیامرگویی سالهای سال قبل بیوند داده است. و این است که وقتی با سیامرگویی به مزرعه‌اش می‌روی و یا به «آرام» گوسفندانش و یا به حمام دهش و یا به کلبه روستایش تا با کار و زندگی‌اش آشنا بشوی؛ و یا پای صحبتش می‌نشیند که از ادب و اعتقادش خبر بگیری یا از عاداتش، به خیالت می‌رسد که به زندگی هزار سال پیش بازگشته‌ای و یا مردم آن دوره‌ها گفتگو می‌کنی. غافل که در متن همین روزگاری و این که هم صحبتش شده‌ای، انسانی است که با چرخ جبینش در قطعه زمینهای سنگلاخی آن کوه و این دره سخنی می‌زند و بپذیری می‌باشد که نانی بخورد. خانه‌های آبادی بردامنه سه کوه «زرد کمر - zarde kamar» و «علیشاه کوه» و «مهتوخانه کوه - mahtoxāne kuh» بنشده و به دو دره‌ای مسلط است که باریکه آب‌هاشان کمی پائینتر از ده بهم می‌رسند و می‌شوند رودخانه‌ای که روی به شمال و به «دشت گرگان» می‌رود و اگر محمدآبادیها و فاضل‌آبادیها پیش را به کشته‌شان نبرند، می‌رسد به «رودخانه گرگان» که به «خزر» می‌ریزد. کمی دورتر از سه کوهی که دامنه‌هاشان را به «سیامرگو» گشوده‌اند، کوه‌های بزرگ و کوچک دیگری هم دوروبر ده را گرفته‌اند که البته نامهای دیگری دارند: یکی‌شان کوه «عوض گودار - evaz godâr» است در مغرب و در «سیامرگو» و یکی دیگر کوه «جمال» است در جنوبش. و در

هم که در پائین وزمستان «سیامرگو» را رها می‌کنند و به دهکده‌های دشتی می‌روند به این سبب است که زمستان را نمی‌توانند در سیامرگویی پوشیده از برف بکارینشینند. امورشان نمی‌گذرد. به دشت می‌روند که کارگری کنند؛ یا در مزارع و یا در کارخانه‌ها. به همین مناسبت، آن سی‌چهل خانوار سیامرگویی که زمستان و تابستان در «سیامرگو» می‌مانند، برای این دودسته کوچنده‌هاشان اصطلاحی وضع کرده‌اند و می‌گویند: اینها یا از زور مستی است که می‌کوچند و یا از فرط پستی.

البته هر قدر که آمدورفت این کوچنده‌ها، «سیامرگو» را با عوامل شهری آشنا می‌کند، موقعیت کوهستانی «سیامرگو» و این که فنون جدید نتوانسته است به آن راه پیدا کند، «سیامرگو» را با همان عوامل بیگانه کرده است. و به این سبب است که هنوز نحوه کشت و ورز و دامداری سیامرگوییها به همان روال آب و واجدادی است. و باز به همین سبب است که مردان سیامرگویی هنوز چاروق به پا می‌کنند و شال به سر می‌بندند و قبائی که می‌پوشند دست‌بافت زنانشان است. و زنانشان هنوز هم با همان «چرخ دولک»ها و «چرخچه»ها و «شانه - گورد»هایی نخ می‌ریسند و پارچه می‌بافند که مادر بزرگ‌هاشان می‌رشتند و می‌بافتند. رسوم و قرار و قاعده‌ها و آداب آب و واجدادی هم هنوز در «سیامرگو» رعایت می‌شود. این که سیامرگویی‌ها در عروس‌هایشان «ذوقانه» می‌دهند و درخته - سوران «کریب» می‌گیرند و در عید نوروز «شگون آور» انتخاب می‌کنند که بعد از تحویل سال با نان و شیرینی و سبزی و قرآن

حمام قدیمی ویک تکیه ویک مسجد دارند و نیز یک قبرستان که البته از ده بیرون مانده است. در «آندست» دو تا آسیاب دارند که با آب نهر «لندو - lamandu» بکار می‌افتند و یک قبرستان که گویا از قبرستان «این‌دست» قدیمی‌تر باشد.

آب آشامیدنی «این‌دست» و «آن‌دست» هر دو از چشمه است. چشمه «این‌دست» را با سنگ و سیمان پوشانده‌اند و شیر برنجی‌کنده‌ئی هم به پایش نشانده‌اند. از همین چشمه و از همین شیر به حمامشان هم آب می‌رسانند.

ملک حمامشان عمومی است و گویا سابقه ساختنش از سدوپنجاه سال هم بگذرد. حمامی را خودشان هر ساله از میان چند نفری که داوطلبند انتخاب می‌کنند. حمامی البته که باید حمام را تمیز نگهدارد و «تونک» حمام را آتش کند و هیزم بیاورد و هر ماه یکبار آب خزینه را خالی کند و آب نو ببندد. حمامی «سیامر گو» که کشت و ورز او کمتر است و یز و گوسفندی هم ندارد که گرفتار گله‌داری باشد، خوب می‌تواند که به کارهای حمام برسد. زن و فرزندش هم کمکش می‌کنند: پسرش در هیزم آوردن از جنگل و زرش هم در اوقاتی که حمام زنانه می‌شود. روزها از طلوع آفتاب تا دو ساعت پیش از غروب حمام زنانه است. و از آن وقت تا طلوع روز بعد مردانه می‌شود. ولی پنجشنبه‌ها چه شب و چه روز حمام مردانه است و البته برفش و آمدن تر از روزهای دیگر. مزد حمامی را رساله می‌دهند. هر نفر بیست و پنج قران. برای بچه‌های کوچکی که هنوز با

جنوب شرقی‌اش کوه «گنجو - ganju» است و در مشرقش کوه «کلاری - kelari» که قلعه‌اش با تیغه سنگی سیاه سوخته از دامنه جنگلی سرکشیده است و این تیغه اگر کمی به «سیامر گو» نزدیک‌تر بود مشکل می‌گذاشت که آفتاب صبح حتی چند ساعت بعد از طلوع به ده بتابد. سیامر گوئی‌ها، در دامنه همین کوه‌ها که عموماً با انواع درخت‌ها و درختچه‌ها و بوته‌های جنگلی پوشیده شده است، قطعه زمین‌هایی را برای کشت و ورزشان محصور کرده‌اند. آنها، در همین کوه‌هاست که گله‌هاشان را هم می‌چرانند و می‌پروراندند. و این است که هر سیامر گوئی خودش را و دهش را یا همین کوه‌ها شناخته است و به همین کوه‌ها هم دلبسته است. و باز به همین سبب است که هر گوشه کوهی و یا هر دره‌ای و یا مرتعی و یا هر تکه زمین افتاده در دامنه‌ئی نامی دارد. نامی که آباء و اجداد سیامر گوئی‌ها شناخته‌اند و پشت در پشت به فرزندانشان نشانده‌اند تا رسید به سیامر گوئی‌های این روزگار که مثلاً فلان مرتع را «سوزکشه - sowze kaçe» و آن مرتع دیگر را «چلیبی - calibi» می‌نامند.

نهر کوچک «ده رویار - deh rubar» که از دامنه‌های «زردکمر» و «جمال» سرچشمه می‌گیرد و از میان آبادی می‌گذرد، ده را دو قسمت کرده است. سد و ده پانزده خانه درست غربی نهر و بیست و چند خانه درست شرقی. این است که سیامر گوئی‌ها این دو قسمت دهشان را اصطلاحاً «این‌دست» و «آن‌دست» می‌نامند. در «این‌دست» که بزرگتر است، یک

منظره عمومی ده



هنر و مردم

مادرهاشان به حمام می‌روند مزدی نمی‌دهند. ولی بچه‌های بزرگ را مانند بزرگتران به حساب می‌آورند.

سیامرگوئی‌ها کدخدای وانجمن ده هم دارند. کدخدا، «مشهدی یونس»، سالهای سال است که کدخدائی می‌کند. پیرمرد عجب حال و حوصله‌ای دارد در همکاری با مأموران دولت و پذیرائی از آنها. محلی‌ها می‌گفتند که مزد و مواجیبی هم از هیچ احدی نمی‌گیرد. یعنی که نمی‌دهند تا بگیرد. گویا در انجمن ده هم کارهای باشد. دستمالی دارد به اندازه یک سفره و پیچیده به توده کاغذها و بخشنامه‌هایی که در سالهای کدخدائی‌اش از ادارها به او رسیده است. مخصوصاً نامه‌های بخشداری و ژاندارمری که فلانی را حاضر کن به فلان‌جا معرفی شود و یا فلان وقت برای فلان امر به ژاندارمری «فاضل‌آباد» بیا و یا در فلان موضوع اقدام کن و نتیجه‌اش را به بخشداری گزارش بده و... پیرمرد را از کار و زندگی‌اش انداخته‌اند. یک پایش در «سیامرگو» است و یک پای دیگرش دائم در «فاضل‌آباد» و «علی‌آباد». و یا همه اینها به کارش دلبسته است. وسخت هم دلبسته است چنانکه خیال می‌کند رسالت «سیامرگو» را از ازل به نامش نوشته‌اند تا ابدیت.

۴ - کشت و ورز، شبانی، درو و خرمن کوبی،

آسیا و آسیابانی و نان‌بندی

سیامرگوئی‌ها خرده مالکند. هر کدامشان برای کشت

گندم و جو یکی دو قطعه‌ای زمین دارند که دیمی می‌کارند. بعضی‌ها زمین آبی هم دارند که در آن زمینها عموماً سیب‌زمینی و ارزن کشت می‌کنند. زمین‌هاشان دو آیش است. هر سال نیمی را می‌کارند و نیمی دیگر را می‌گذارند که بایر بماند تا قوت بگیرد و بتواند سال بعد بکارند. به همین سبب، همیشه زمینهای را که در تابستان درو کرده‌اند رها می‌کنند که گاو و گوسفندان بچرند، تا سال بعد، اول پائیز که بار دیگر شروع می‌کنند به بذریاشی و شخم زنی.

زمین دیمی را همیشه بعد از یک بارندگی می‌کارند. چرا که هر زمینی باید خیس بخورد و نم بگیرد تا بشود بذرش باشید و شخمش کرد. بعضی‌هاشان که توانی بیشتر دارند، زمینشان را ابتدا شخم می‌زنند و بعد بذر می‌پاشند و بار دیگر هم شخم می‌زنند. به هر صورت، هر زمینی چه یکبار شخم بشود و چه دوبار، باید که بعد از بذریاشی شخم ببیند تا بذر باشخم درآمیزد و دانه‌چین پرندگان نشود.

وسیله شخمشان گاو آهن است که آنرا «ازال جفت - ezal joft» می‌نامند. «ازال جفت» غیر از یکجفت «ورزا» که باید آن را بکشند، شامل یک تیر چوبی است به نام «ازال» و تهنش به کنده‌ای بند است که سیامرگوئی‌ها آن را «کونه - kune» می‌نامند. به نوک «کونه» تیغه آهنین را کسار می‌گذارند که باید به خاک بنشیند و شیارش کند. یک سردیگر «ازال» را وقتی که بخواهند شخم را شروع کنند به وسط تیر

انبوه خانه‌های گوشه‌ای از دهکده «سیامرگو»



بالا راست : گوشه دیگری از ده
پایین راست و چپ : وسیله سفر به «سیامرگو»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این ورزشها که گاوهای نر اخته شده‌ای هستند فقط به کارشخم می‌آیند، لازم‌ترین وسیله کارزراعی است که درچنان کوهستانی کشت‌وورز می‌کند.

سیامرگوئی‌ها، معمولاً، هر دو نفر به کمک هم زمین را کشت می‌کنند، یکی گاو آهن را به راه می‌اندازد و یکی دیگر با تیشه یا کلنگ کوله سنگهایی را که در سر راه گاو آهن است از جا می‌کند و به کناری می‌کشد و یا کلوخهای شخم را خرد می‌کند. در هر قطعه زمین، ابتدا، تکه‌ای را در یک وهله بذر می‌پاشند و شخم می‌زنند و بعد به تکه‌ای دیگر می‌پردازند. سیامرگوئی‌ها، این تکه‌های کوچک یک قطعه زمین را که در چند وهله بذرافشانی و شخم می‌کنند، « وجال - vejâl »

دیگری بند می‌کنند که آن را «جفت» می‌نامند و این همان تیری است که باید از دو طرف به روی گردن یک جفت گاو نر قرار بگیرد. در هر طرف این تیر، یک جفت چوب نیم متری کار گذاشته‌اند که خودشان آنها را « سب چو - sembe cu » می‌نامند. هر جفت «سب چو» گردن یکی از آن دو گاو نر را مهار می‌کند که باید با های و های زارع سیامرگوئی برآه بیفتند و زمینش را شخم کنند. زارع یا ریسمانی که دوسران را به سروشاخ گاوها و وسطش را به دسته چوبی «ازال جفت» پیچانده‌است، گاوهارا در رفتن هدایت می‌کند. و نیز با تکه‌ای که به دست دیگر می‌گیرد، هر دم ضرب شستی به گاوها نشان می‌دهد. و اینجوری است که زمین شخم می‌شود. به هر صورت،

می‌نامند. کوچکی و بزرگی «وجال»ها بر حسب کم و زیادی شیب زمین تفاوت می‌کند. بعضی «وجال»ها پهن و کوتاه‌اند و بعضی دراز و باریک و بعضی دیگر گرد. هر پنج شش «وجال» را اگر «ورزا»ها سیر خورده باشند و خوب کاریکنند، می‌توان یک روزه کشت کرده که تقریباً یک «پوت» گندم بذرافشان دارد. کشاورزان سیامرگوئی، زمین بذریاشی شده را اگر که در معرض رفت و آمد احشام باشد، پرچین می‌کنند که خودشان «پرچیم» می‌نامند. پرچین کردن زمین هم البته در جای خود کاری است و مشکلاتی هم دارد. به این سبب، سیامرگوئی‌ها قرار گذاشته‌اند که هر ساله قسمتهائی از زمینهایشان را که در حوزة معینی از ده افتاده است و سال آیش آنهاست، برای احشامشان «نسخ» کنند تا هیچکس حق نداشته باشد که گاو و گوسفندانش را در آن حوزة بیچراند که به زیر کشت کشیده می‌شود. به این سبب همواره یک قسمت از زمینها را که بایر می‌افتد برای چراندن آزاد می‌کنند و آن قسمت دیگر را ممنوع. به این ترتیب معمولاً مجبور نمی‌شوند که مزرعه‌هاشان را پرچین کنند. مگر اینکه دهقانی بخواهد یکسال در قطعه‌ای کشت کند که آن قطعه در آن سال برای احشام ممنوع نباشد و به اصطلاح خودشان «نسخ» نشده باشد.

دهقانان سیامرگوئی، کارشان در سه ماه پائیز همان بنر پاشیدن و شخم کردن است. بعد هم دلمی‌بندند به برف و بارانهای زمستان و بهار که مزرعه‌ها را بارور می‌کند. اواخر بهار، گندم خومه می‌زند و می‌شود مطلوب خوکهای وحشی که شبها بدجوری به مزرعه‌ها می‌افتند. و این است که هر دهقان

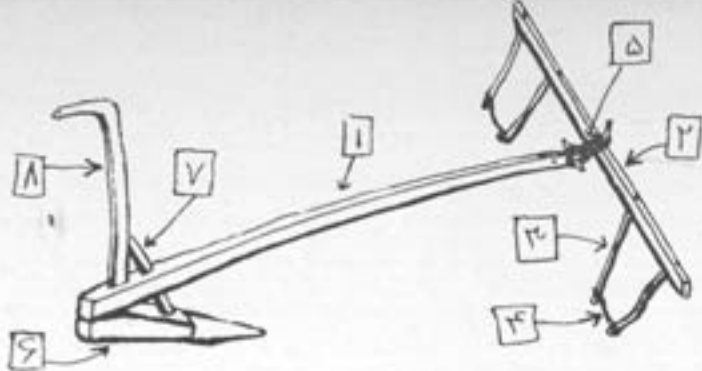
سیامرگوئی ناچار است که شبها مزرعه‌اش را شبپائی کند. سیامرگوئی‌ها کسی را که به شبپائی می‌رود «شوپا - çu pâ» می‌نامند. شبپا، هر غروب به مزرعه‌اش می‌رود و همه شب را در کومه‌ای که با سرشاخه‌های جنگلی در مزرعه ساخته است به بیداری و مراقبت می‌گذراند. البته آتشی هم روبراه می‌کند و جای هم دم می‌گذارد که هر دم گلوئی تر کند و بتواند تا صبح بیدار بماند. هر وقت هم که خش و خش خوکها را بشنود یا چوبدستش یا تبرش و یا با داس هیزم چینی‌اش از کومه بیرون می‌آید و های و هوی راه می‌اندازد و فحش پدر و مادر به خوکها که انگار آدمی طرف دعوایش شده‌است و چنان بیدوبیراه می‌گوید و داد و بیداد راه می‌اندازد که خوکها را فرسنگی از مزرعه می‌راند و یار دیگر به کومه بازمی‌گردد. سیامرگوئی‌ها تعریف می‌کنند که در سالهای اخیر که مقررات و نظاماتی برای شکاربانی وضع شده‌است، ناچارند که حتی در مواجهه با خوکها هم قوانین شکار را رعایت کنند که البته مراعاتش برای آن مردم کوهنشین دشوار است. و این است که در این سالها مزاحمت خوکهای وحشی هم بیشتر شده‌است و زحمت شبپائی هم زیادتیر. به هر صورت، ناچارند که تا وقت درو به هر زحمتی هم که شده باشد، هر شب در مزرعه‌هاشان شبپائی کنند.

وقت درو او اوسط تابستان است. کشتهائی را که بیشتر آفتاب می‌بینند و زودتر می‌رسند زودتر هم درو خواهند کرد. ولی کشتهائی را که کمتر آفتاب می‌گیرند و البته دیرتر هم می‌رسند دیرتر درو می‌کنند. سیامرگوئی‌ها، کشته‌ها و زمین‌هایی را که روی به آفتاب باشند و بیشتر آفتاب ببینند «توویر -



راست: در سیامرگوئی‌ها که با از کودکی بیرون نگذاشته‌اند دست به اسرار آشنا می‌شوند
چپ: مشهدی یونس که به کدخدائی می‌برد و مواجب سیامرگوئی‌هاست





تصویر از دهقان سیامرگولی و طرح از وسیله شخم که « ezâl joft » می نامند با ضبط اسامی محلی اجزاء آن :

halaçt	۵ - هلاخت	ezâl	۱ - ازال
kune	۶ - کونه	joft	۲ - جفت
kamâne	۷ - کمانه	sembe cu	۳ - سبه چو
daste	۸ - دسته	sembe band	۴ - سبه بند

تا درو تمام شود و بیایند این دستهها را با ریمان بهم ببندند و به دوش بگیرند و ببرند در خرمنگاه و پای « تلار - telâr » توده کنند و بعد هم بالای « تلار » بچینند و به اصطلاح خودشان « کویا - kupâ » بشود و بماند برای وقتی که می خواهند خرمن کویا کنند.

« تلار » را که نزدیک به دو متر از سطح زمین بلندتر است، با پایهها و تیرهای چوبی و سرشاخهها می سازند. « کویا » کردن دستههای دروشده بر روی « تلار » البته فوت و فنی دارد. اول اینکه خوشه دستهها باید توی « کویا » وساقهها باید بیرون بماند! تا پرندهها نتوانند خوشهها را نوک بزنند. دیگر اینکه باید دستهها را جوری روی هم بچینند که « کویا » به شکل مخروط بالا بیاید تا هم باران نتواند به آن نفوذ کند و هم اینکه در مقابل باد بهتراستقامت داشته باشد. به همین سببهاست که « کویا » کردن کار هر کسی نیست و البته باید مهارت و تجربه داشت.

سیامرگولیها هر چند نفر به کمک هم « کویا » می چینند. یکی دونهفر که کاردان ترند، به بالای « تلار » می روند و می شوند « کویاچین ». و یکی دونهفر دیگر دستهها را از پائین برایشان بالا می اندازند و می شوند « دسته انداز » و اینجوری کار را پیش می برند و « کویاچینی » را به سرانجام می رسانند.

هر دهقان سیامرگولی، در هر یک از چند قطعه مزرعه اش، حداقل یک « تلار » کوچک یا بزرگ دارد که باید دستههای دروشده همان مزرعه را روی آن « کویا » کند. روزی که

« tovir » می نامند. ولی آن قسمت از کشتها و زمینها و یا آن ست کوهی را که کمتر آفتاب ببیند و معمولاً روی به شمال است « نام - nesâm » می نامند. در « سیامرگو » اگر دو قطعه زمین همجواری که یکی « توویر » و یکی دیگر « نام » باشد و همزمان کشت کنند، با ده دوازده روز اختلاف درو خواهند کرد. یعنی آن کشتی را که آفتاب بیشتر می بیند و به اصطلاح « توویر » است ده دوازده روز زودتر از آن کشت « نام » درو می کنند که کمتر آفتاب می بیند.

سیامرگولیها معمولاً هر چند نفر به کمک هم مزرعهشان را درو می کنند. در « سیامرگو »، برخلاف بسیاری از دهکدههای دیگر همان حوالی، زنان در کار درو کمتر دست دارند. هر چه هست، مردها خودشان سر و ته کار را بهم می رسانند و به زنانشان زحمت نمی دهند. آنان در روزهای درو آبونانی هم به مزرعه می برند و گاهی هم پخت و پزی راه می اندازند، تا آنهایی که در دروگری به صاحب مزرعه کمک می کنند، بخورد و بخوراک گرم و چربی هم داشته باشند. وسیله درو در « سیامرگو » داس

است که سیامرگولیها آن را « واشلو - vâçlu » می نامند. تیغه خمیده « واشلو » دنداندار است و دسته اش چوبی و قدش به نیم متر نمی رسد. دروگر سیامرگولی « واشلو » را در وقت درو به دست راست می گیرد و ساقههای گندم را به دست چپ و هر بار بایک حرکت داس مثنی گندم را درو می کند که در چند حرکت می شود یک « چینگاله - cingâle » و می گذارد روی همان ته ساقههای دروشده. دروگر سیامرگولی هر دو دستش را در وقت درو با پارچه « دست بیج » می پیچد تا در تماس با ساقهها و ته ساقهها کمتر آسیب ببیند. به هر صورت، از هر سه چهار « چینگاله » که درو کردند دستههای می سازند که آن را با چند ساقه گندم می ببندند و می گذارند در مزرعه باقی بماند

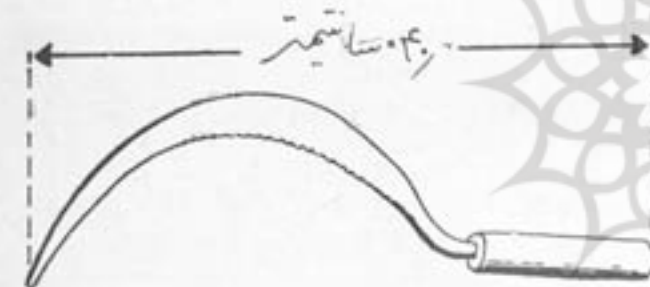
۲ - در بعضی دهکدههای دیگر، خصوصاً در دهکدههای « خراسان » دیدم که این دست بیجها از چرم است. از جمله در دهکده « باز » (زادگاه فردوسی) هم دیدم که دهقانان در وقت درو نوعی دستکش چرمی با سر انگشتهای بلند و نوک تیز به دستشان می پوشانند.

می‌خواهد بزرگترین «تالار» خود را «کوپاچینی» کند، پخت و پزی برای او می‌اندازد و عده‌ای از خویشان و دوستانش نیز می‌آیند و با آنها که در دروگری کمک کرده‌اند به دورهم جمع می‌شوند تا ضمن کوپاچینی آن «تالار» جشن کوچکی هم ترتیب داده باشند.

«کوپا» کردن دسته‌های دروشده دوسه علت دارد: اول اینکه گندم دروشده تا وقت خرمین کوبی از باد و باران محفوظ خواهد ماند. دیگر آن که چون «تالار کوپا» از سطح زمین بلندتر است، رطوبت زمین به «کوپا» نمی‌رسد و خوشه‌ها خشک‌تر می‌شوند و بعد هم البته آسان‌تر می‌توان خرمین کوبی کرد. یک فایده دیگر «تالار کوپا» این است که پوزه خوکهای وحشی به «کوپا» نمی‌رسد و زحمت «شبپائی» فراهم نمی‌شود.

سیامر گوئی‌ها وقتی که از درو کردن مزرعه و «کوپا» کردن دسته‌های دروشده خلاص بشوند، در روزهای آفتابی به سروق «کوپا» می‌روند و هر روز قسمتی از «کوپا» را دریای «تالار کوپا» می‌ریزند و می‌گسترند و خرمین کوبی می‌کنند. خرمین را هر چند نفر به کمک هم و با چند اسبی که روی خرمین می‌گردانند می‌کوبند. مردی که آزموده‌تر است به وسط خرمین می‌رود و افسار اسبها را می‌گیرد و آنها را به دور خود و روی خرمین می‌گرداند تا خوشه‌ها با لگد اسبها کوبیده شود. یکی دویز دیگر هم هر یک با چوب دوشاخه‌ای، که آن را «لیپا» - lipa می‌نامند، خرمین را جابجا می‌کنند. و هر دم قسمتی از خرمین را که از لگد کوبی اسبها بیرون می‌ماند به داخل خرمین می‌گسترند تا بهتر کوفته شود. وقتی که قسمتی از دسته‌ها را کوبیدند، بار دیگر قسمت دیگری از دسته‌های «کوپا» را از «تالار» پائین می‌ریزند که بکوبند. خرمین کوبیده را با پارو توده می‌کنند و کاهش را با «لیپا» بیرون می‌کشند و دانها را که با خرده کاهها مخلوط است با همان پارو باد می‌دهند تا از هم جدا شود. پاروئی را که با آن خرمین باد می‌دهند «نارو»

۳ - یعنی از سیامر گوئی‌ها که اسب ندارند، ناچار می‌شوند که وقت خرمین کوبی از دیگران اسبگرا بپسندند. در این صورت، باید بعد از خرمین کوبی از خرده پیمانه گندم یک پیمانه به صاحب اسبها بدهند، که علاوه بر آوردن اسبها، خود نیز به خرمین کوبی کمک کرده است.

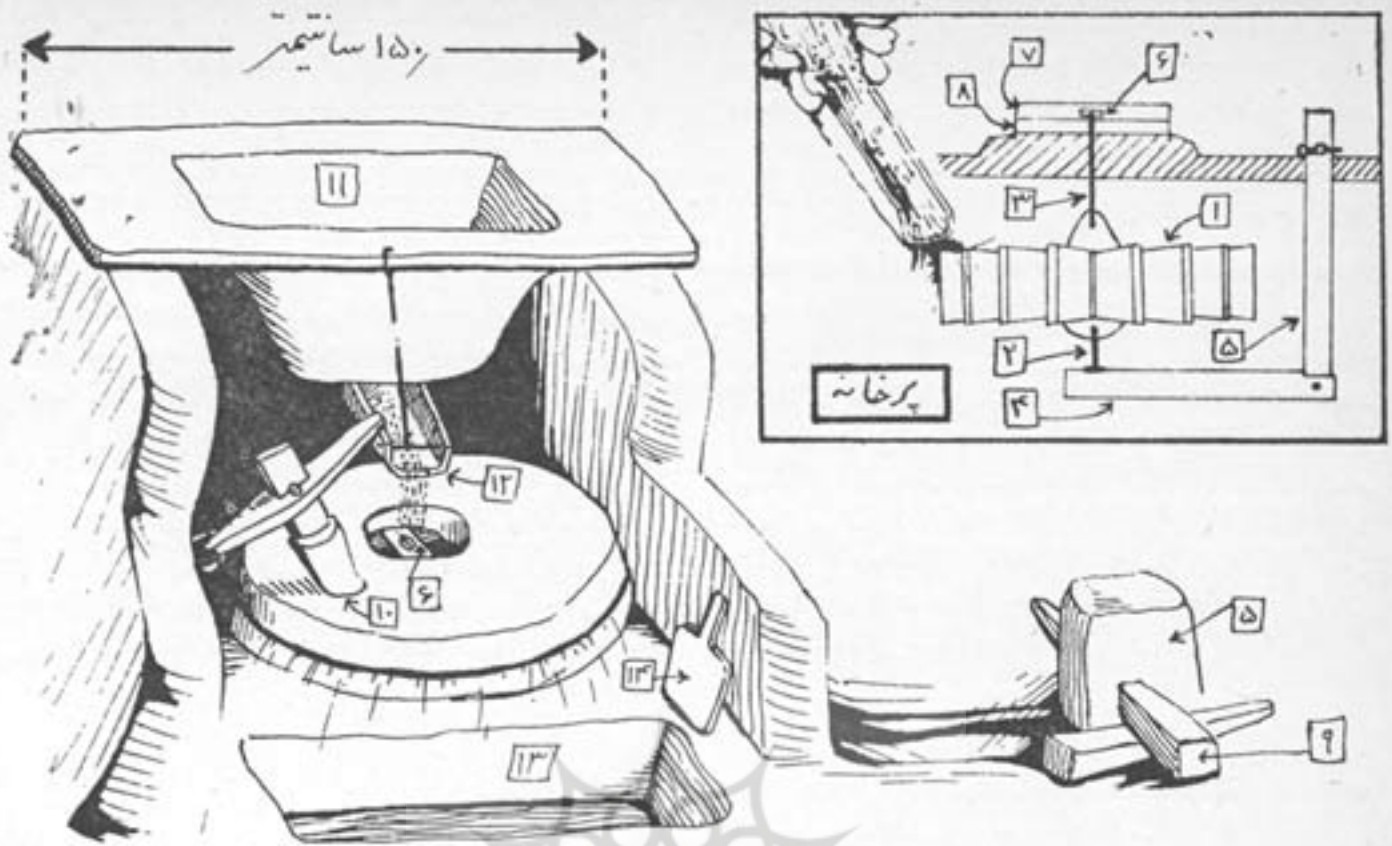


سیامر گوئی‌ها دامی درو را «وانوله» - vâçule می‌نامند که تیغه‌اش دندانه‌دار است

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سیامر گوئی‌ها دسته‌های دروشده را که کوپا kupâ کرده بودند ایک دریای تالار - telar ریخته‌اند تا با گرداندن اسبها خرمین کوبی کنند. طرح تالار کوپا جداگانه نشان داده شده است





دو طرح از آسیاب سیامرگونی‌ها با شیفت نامهای محلی اجزاء آن :

dul	دول - ۱۱	tavare	توره - ۶	par	پر - ۱
dulce	دولچه - ۱۲	ru sang	روسنگ - ۷	peykâme	پیکامه - ۲
ârdandân	آردندان - ۱۳	ta sang	تہ سنگ - ۸	estune	استونه - ۳
nâru	نارو - ۱۴	gâz	گاز - ۹	bâleçme	بالشمه - ۴
		taktaka cu	تکتاک‌چو - ۱۰	xândâr	خاندار - ۵

کنار نهر «لمندو» دارند، یکی از کارافتادیه و آن دیگری جواب همهٔ انبان‌ها و کیشه‌های گندم «سیامرگو» را می‌دهد. آسیاب «سیامرگو» با فشار آب چوئی می‌گردد که از نهر «لمندو» جدا کرده‌اند. آب جو درناودانی که از تنهٔ درخت تراشیده‌اند می‌ریزد و با فشار به پروانه‌های چرخ چوین آسیاب می‌باشد و سنگ روئین را می‌گرداند. چرخ آسیاب در قسمت زیرین آسیاب است که آن قسمت را «پرخانه» - parxâne می‌نامند. یک سرچرخ آسیاب را از پائین با میلهٔ آهنی کوتاهی که از محورش گذشته است و آن را «پیکامه» - peykâme می‌نامند به‌کنده‌ئی سوار کرده‌اند که نام آن کنده «بالشمه» - bâleçme است. سر دیگر چرخ را، از بالا، با میلهٔ آهنی دیگری، که آن را «استونه» - estune می‌نامند، به قطعه آهنی به نام «توره» - tavare مربوط کرده‌اند. «توره» را هم در سوراخ

سنگ روئین آسیاب‌کار گذارده‌اند، تا وقتی که چرخ آسیاب می‌گردد و «توره» را می‌گرداند، سنگ روئی هم بگردد و گندم آرد شود. کنده‌ای که چرخ آسیاب بر روی آن تکیه دارد، از شاخهٔ دیگر به‌کندهٔ ایستاده‌ای بنده شده است که آن را «خاندار» - xândâr می‌نامند. سر «خاندار»، در بالا، از کنار سنگ‌های آسیاب بیرون آمده است و آسیابان می‌تواند با قطعه چوئی، که آن را «گاز» - gâz می‌نامند و در «خاندار» کار گذارده‌اند و شل و سفت می‌شود، «خاندار» و «بالشمه» را پائین و بالا ببرد؛ تا فشار سنگ روئین بر سنگ زیرین بیشتر یا کمتر شود و آردی که به دست می‌آید نرم‌تر یا درشت‌تر باشد. آسیابان، گندمی را که باید آرد شود، پیمانه می‌کند؛

۴ - پرخانه = خانهٔ پر، پرده‌های چرخ آسیاب.

تا از هر ده پیمانه يك پیمانه مزد آسیابانی را بردارد^۵. بعد هم آن بقیه را در «دول - dul» می‌ریزد که چوبی است در بالای سنگ‌های آسیاب به روی دودیواره گلی کار گذاشته‌اند. گندم، اندک اندک، از سوراخ پائین «دول» به «دولچه - dulce» و از آنجا به سوراخ سنگ روئین آسیاب ریخته می‌شود. «دولچه» ناودان چوبی کوچکی است که زیر «دول» به چوب دیگری بند شده است که آن چوب را «تک تک جو - tak taka cu» می‌نامند. «تک تک جو» که يك سرش در پائین به روی روئین آسیاب افتاده است، با گردش سنگ روئین می‌چیند و «دولچه» را هم می‌چیناند و دانه‌های گندم با جنبش «دولچه» کم کم به سوراخ سنگ روئین می‌ریزد.

سیامر گوئی‌ها، سنگ روئین آسیاب را «روسنگ - ru sang» و سنگ زیرین را «تسنگ - ta sang» و جائی را که آرد جمع می‌شود «آردندان - ârdandân» می‌نامند. آرد را از «آردندان» با پاروی کوچکی به انبان یا کیسه می‌ریزند و به‌خانه بازمی‌گردانند و می‌گذارند که در پستو بماند. زن سیامر گوئی، هر چند روز یکبار از آرد انبان در «لاک - lâk» خمیری می‌گیرد که ظرفی است چوبی و تابه مانند. خمیر را مایه هم می‌زند که سیامر گوئی‌ها آن را «خمیر ما - xamir mâ» می‌نامند. خمیر مایه زده را دوسه ساعتی می‌گذارد بماند که به عمل بیاید و بعد هم از آن خمیر در مجعه «گنده - gonde» می‌گیرد. گنده‌های خمیر را با «تواکن - navâ kon» که رویشان می‌گرداند پهن می‌کند و می‌برد سر تنور که از پیش افروخته است.

تنور را سیامر گوئی‌ها «تندور - tandur» می‌نامند و آن را در حیاط خانه می‌سازند. در سیامر گو، از هر تنوری، هفت هشت خانوار و گاهی هم ده دوازده خانوار ممکن است استفاده بکنند. به همین سبب است که در هر محله‌ای فقط یکی دو خانه در حیاطشان تنور دارند و بقیه خانوارهای دورویز آن خانه‌ها در همان تنورها نان می‌پزند. زمستانها، گاهی که از شدت بارندگی یا از زور سرمای زیاد نمی‌توانند در این تنورها نان ببندند، در اجاق ایوان یا اجاق اتاق «کماج - komâj» می‌پزند.

۳ - دامداری: چراگاه و «آرام»، شردوشی و ماست‌بندی و کره‌گیری، پشم‌چینی و پشم‌رسی و پارچه‌بافی

در آن منطقه کوهستان «البرز» که «سیامر گو» بنا شده است، موقعیت زمین و استعداد محیط برای دامداری بیشتر مساعد است و برای کشت و ورز کمتر. به همین سبب هم هست که امور سیامر گوئی‌ها عموماً با دام می‌گذرد نه با کشت. ولی دام را هم زمستانها نمی‌توانند در «سیامر گو» نگهداری کنند که هوایش به سختی سرد می‌شود و گل‌گیاهی در مراتع اطرافش

نمی‌ماند. این است که ناچارند احشامشان را در ماههای سرد سال به دامنه‌های شمالی «البرز» و به «دشت گرگان» بکوچانند. بنابراین، هر دامدار سیامر گوئی، هم در ارتفاعات و هم در دامنه‌ها و دشت، باید مراتع و جایگاههایی برای احشام داشته باشد؛ تا امور دامداری‌اش در همه فصل سال بگذرد. چراگاهها و جایگاههای بهاره و تابستانه احشام سیامر گوئی‌ها در ارتفاعات حوالی «سیامر گو» است و به این نامها: مرتع «عوض گودار»، مرتع «سرخ چشمه»، مرتع «سوزه کشته»، مرتع «چلیبی»، مرتع «جمال»، مرتع «گنجو»، مرتع «حاجی لنگ» و مرتع «پره جنگل» که می‌شوند رو بهم هشت مرتع^۶.

در هر يك از این چراگاهها، از نیمه بهار تا اواخر تابستان، بیش از هزار بز و گوسفند و بتره و بزغاله^۷ چرانده می‌شوند. احشام هر يك از این مراتع را چند دامدار سیامر گوئی شریکند. آنان تا وقتی که دامهاشان در بلاق می‌چرند و با اصطلاح خودشان در «کوه» بسر می‌برند و آنهارا هنوز به دشت نکوچانده‌اند، در کار چرانند و شیردوشیدن و جوشانیدن و ماست بستن و کره گرفتن و امور دیگر دامداری باهم همکاری می‌کنند و چوپانانشان همه دامهاشان را در يك رمه می‌چرانند.

در هر يك از این هشت مرتع «سیامر گو»، چوپانان رمه همان مرتع، در محلی که آن را «آرام» می‌نامند و گوسفندان و بتره‌ها را برای شیردوشی و آرمیدن در آن محل گرد می‌آورند، کومه‌های هم ساخته‌اند؛ تا در «آرام» جائی برای ماست‌بندی و تخمیر کردن ماست یا کره داشته باشند و نیز جائی برای خور و خواب خودشان. دیوار اطراف کومه را به عرض و طول

۵ - آسیابان آسیابی که دائر است، مالک آسیاب نیز هست و بنا بر این همه مزد آسیابانی را خودش برمی‌دارد. در صورتیکه مزد آسیابانی آن آسیاب از کار افتاده را که سه نفر شریک بودند، چهار قسمت می‌کردند. سه قسمت به سه شریک مالک آسیاب می‌رسید و يك قسمت به آسیابان.

۶ - از قزاقی که سیامر گوئی‌ها برایم تعریف کرده‌اند، گندم سیامر گو حتی در سالهایی که مزرعه‌ها پر حاصل باشند، کمتر از نصف گندمی است که سالانه در «سیامر گو» مصرف می‌شود. یعنی هر ساله باید بیش از آن مقدار گندمی که از کشتزارهاشان بدست می‌آید گندم بخرند و به کوه بیاورند. اگر مخارج ضروری دیگر زندگی‌شان را هم و محصولات شهری را که به ده وارد می‌شود منظور کنیم، می‌توانیم به اهمیت دامداری سیامر گوئی‌ها بی‌پیریم که عمده‌ترین منبع درآمد آنهاست و جوابگوی این واردات.

۷ - صاحبان دامها، برای چرانندگته‌هاشان در این مراتع از سرچنگلداری مربوط به حوزه خودشان اجازه‌نامه گرفته‌اند و این اجازه گرفتن‌ها که آنان را به مراعات مقررات جنگل‌مجبور کرده است، از وقتی شروع شده که قانون ملی شدن جنگلها و مراتع اجرا می‌شود.

۸ - یکی از مقررات جنگلداری که سیامر گوئی‌ها باید مراعات بکنند همین است که نباید بزچرانی کنند. زیرا که این حیوان چنان گل و گیاهها را از ریشه می‌چرد و نهالها را می‌کند که برای کشت گیاهی مجال رشد و تکثیر باقی می‌ماند.



کم و بیش دو متر در چهارمتر با سنگ و گل بالا آورده‌اند. و روی کومه را با تیر و تخته و تخته سنگ‌ها پوشانده‌اند. توی کومه را هم با دیوارهای به دوجای جدا از هم قسمت کرده‌اند؛ تا محلی را که ماست می‌بندند از محلی که خودشان می‌نشینند یا می‌خوابند و یا به خورد و خوراک جمع می‌شوند جدا باشد.

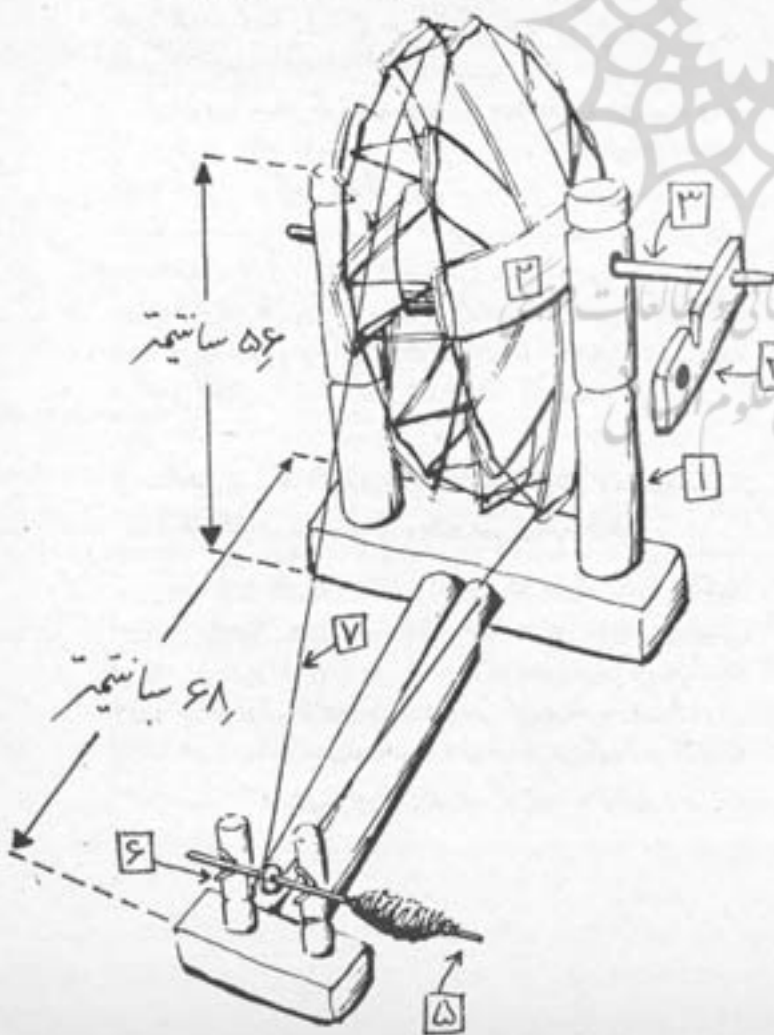
جمع چوپانان هر رمة سیامرگونی هشت ده نفر است. کار دو نفر از آنان این است که بترها و بزرگالها را بچرانند که باید جدا از رمة بز و گوسفند چرانده شوند تا ضمن چرا شیر مادرشان را نخورند. دوسه نفر هم باید رمة بز و گوسفند را بچرانند. چند نفر دیگر هم که آنها را «مخته باد» - moxte bād می‌نامند، شیر می‌دوشند و شیر می‌جوشانند و ماست می‌بندند و کره می‌گیرند. یک نفرشان هم برای جمع این چوپانان از ده آذوقه می‌آورد و یا ماست و کره را درده به صاحبان گوسفندها می‌رساند و رابطی می‌شود بین چوپانان و صاحبان رمة. در این جمع، یکی را که کاردان‌تر از دیگران است و سن و سالی هم از او رفته‌است و البته عزت و حرمتی هم دارد و او را «سر مخته‌باد» می‌نامند، امور مربوط به رمة و «آرام» را سرپرستی می‌کند و به کارهای ماست‌بندی و کره‌گیری می‌رسد و ضمناً از مقدار کره یا ماست یا کشکی که صاحبان رمة برده‌اند یا برایشان روانه

چوپانان سیامرگونی ماست را با کمی آب در «دوره» یا کندیل kandil می‌ریزند و آنتدر می‌زنند تا کره از دوش بترد



تصویر از زن سیامرگونی مطرح از وسیله رسیدگی که آن را «چرخ» - carx می‌نامند با ضبط اسامی محلی اجزاء آن:

1 - لنگه	lenge
2 - پر	par
3 - تیره	tire
4 - دسته	dašte
5 - دوک	duk
6 - گونی	guçi
7 - میان تو	miyân tow



شده است حساب نکه می‌دارد تا کارها بی‌ضبط و ربط نباشد.

« سرمخته باد » در یکی از روزهای اواخر بهار، صاحبان رمه را به « آرام » می‌خوانند؛ تا شیر بز و گوسفندان هر یک از آنان جدا از هم و با حضور خودشان دوشیده شود. در آن روز که به اصطلاح سیامرگوئی‌ها روز « مندر - mandar » یا روز « تراز مندر » است، معلوم می‌شود که دامهای هر یک از صاحبان رمه روزانه چقدر شیر می‌دهد تا به همان نسبت از کره و ماست و کشک محصول رمه سهم داشته باشند. در روز « تراز - مندر » با حضور صاحبان رمه در « آرام »، پخت و پز مفصلی به خرجشان راه می‌افتد و « آرام » بسی پر جنب و جوش می‌شود. چوپانان سیامرگوئی گله بز و گوسفند را هر روز ساعتی پیش از ظهر برای شیردوشی از چراگاه به « آرام » بازمی‌گردانند. گله بزها را هم همزمان با بازگرداندن گله بز و گوسفندها به « آرام » می‌آورند؛ تا پس از شیردوشی بزها و گوسفندان، آنها را به مادرانشان راه بدهند. برای شیردوشی از گله، محلی دارند که از یک سمت بسا پرچین محدود شده است و آن را « دام بره - dām bare » می‌نامند. چوپانان، گله بز و گوسفند را از سمتی دیگر به « دام بره » هدایت می‌کنند؛ در حالیکه گله بزها را دورتر از « دام بره » نگهداشته‌اند. در « دام بره » فقط یک راه خروج از پرچین برای بز و گوسفندان بازمی‌گذارند؛ و در دو سمت آن راه عبور که آن را « پیشدام - pişdām » می‌نامند، چوپانانی می‌نشینند که باید گله را بدوشند. آنان بزها و گوسفندان شیرده را، که یک یک از « پیشدام » می‌گذرند، از پاهایشان می‌گیرند و بعد از شیردوشی رهانشان می‌کنند تا به برهانشان برسند که با بیع‌های خود مادرانشان را می‌طلبند و پستانهایشان را که چوپانان دوشیده‌اند و فقط آخرین رگ‌های شیر را برای بزها باقی گذاشته‌اند که باید به زحمت بمکنند.

« مخته باد » ها شیر دوشیده شده را از صافی پارچه‌ای دردیگ‌های بزرگ مسی می‌ریزند و در این دیگ‌ها که آنها را « برکر - bar kar » می‌نامند شیر را می‌جوشانند. شیر جوشیده شده را که کمی از حرارت افتاد در همان دیگ ماست پایه می‌زنند و رویش را می‌پوشانند و می‌گذارند تا صبح بماند و حالت بستند. از ماست در « کندیل - kandil » کره می‌گیرند. « کندیل » را که « دوره - dure » هم می‌نامند از تنه درخت جنگل می‌تراشند. ماستی را که می‌خواهند از آن کره بگیرند با کمی آب می‌آمیزند و در « کندیل » می‌ریزند و با چوب پرمداری که خودشان آن را « پر - par » می‌نامند، آنقدر می‌زنند تا کره از دوغ بیترد. کره را در پوست بز یا گوسفندی که قالبی کنده‌اند ذخیره می‌کنند و دوغ را در کیسه‌های پارچه‌ای می‌آویزند تا آب‌چکان بشود و از آن کشک بازنند.

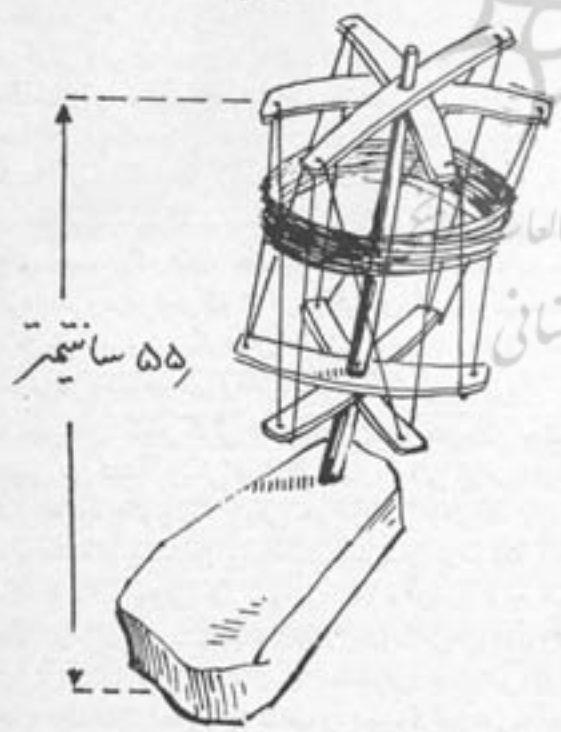
چوپانان سیامرگوئی، در اواخر تابستان، وقتی که هنوز

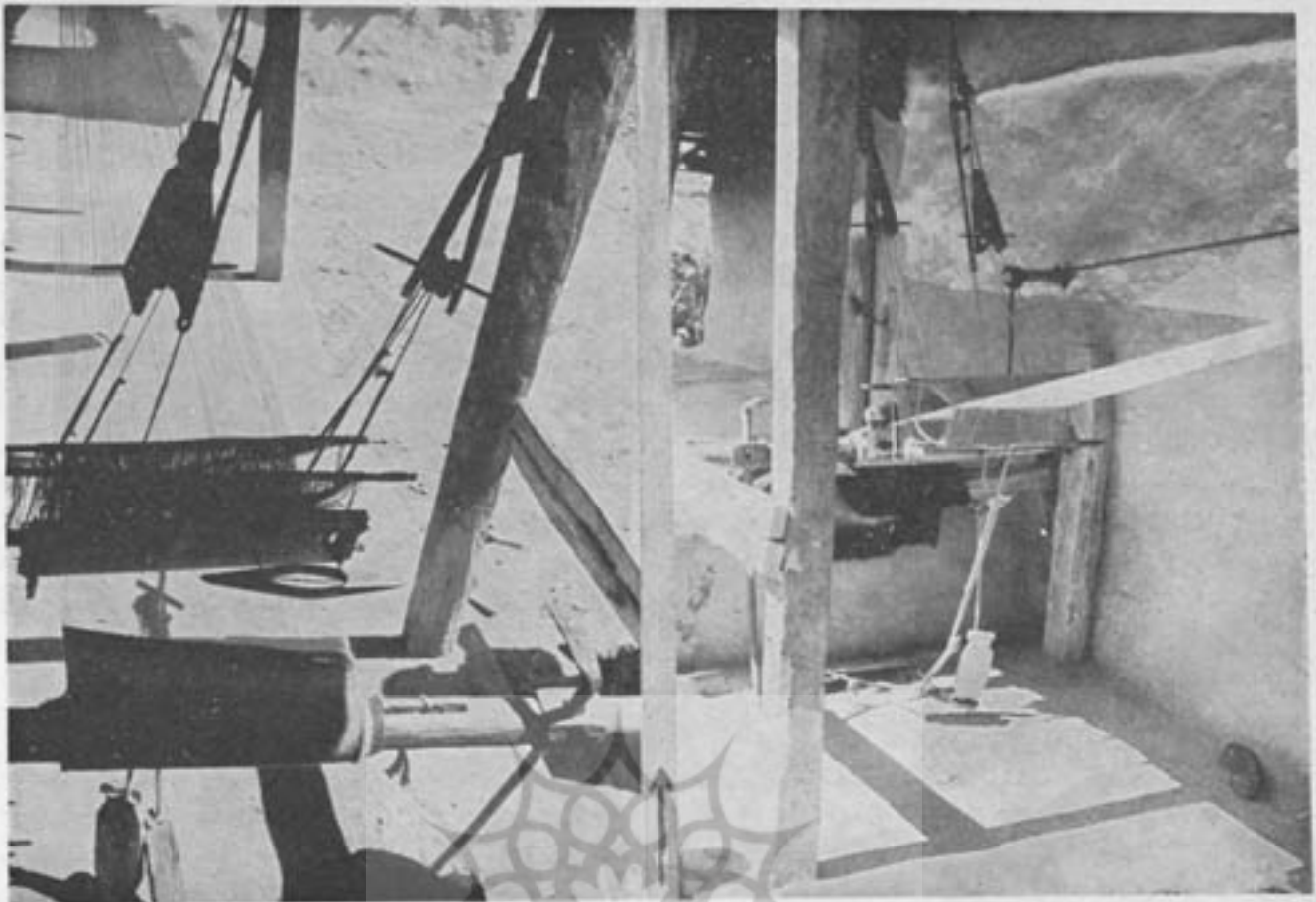
دامها را از کوه به دشت نکوچانده‌اند، بز و گوسفندان نر را که چند ماهی از گله جدا کرده بودند، دوباره به گله راه می‌دهند، تا زایمانشان به اواخر زمستان بیفتد. وقتی که بهار در پیش دارند و بزها را بهتر می‌توانند با گیاهان تازه روئیده بهاری علف‌خور کنند و بیرورانند.

هر یک از صاحبان رمه، در نیمه دوم تابستان، از چوپانانشان می‌خواهند که گله‌شان را از مراتع کوه به دامنه‌های شمالی « البرز » و به سمت « دشت گرگان » بکوچانند. ضمن این کوچ، چوپانان، گله را از مزرعه‌هایی می‌گذرانند که تازه درو شده است و می‌گذارند که دامها ته ساقه‌های درو شده را بچرند^{۱۰}. سرتاسر پائیز را گله‌ها در این مزرعه‌های درو شده و در مراتع دامنه‌هایی که به « دشت گرگان » نزدیک است می‌چرند. و زمستان هم در « دشت » پذیرائی می‌شوند. زیرا که صاحبانشان پیشاپیش به علوفه و مسکن زمستانی‌شان فکر کرده‌اند. دامداران

- ۹ - گاهی هم آب را که از دوغ می‌چکد نمی‌گذارند در بروه و آن را آنقدر می‌جوشانند تا « قره قوروت » بشود.
- ۱۰ - و به این مناسبت البته به مزرعه‌های هر دهکده‌ای که می‌رسند اجاره‌ای هم به صاحبان مزرعه‌ها می‌دهند.

« چرخچه - carxije » نام وسیله‌ای است که نخ را به دور آن می‌پیچند تا کلاف شود





زنان سیامرگوئی با این دستگاه که آن را شانه گورد - çâne gord می نامند پارچه های نخی و پشمی می بافند.

هرساله به «سیامرگو» هم سری می زنند. ولی جامه هائی را که باید از پارچه های پشمی دوخته شود، زنانشان می بافند. زنان سیامرگوئی، برای پارچه بافی، ابتدا پشم را می شویند و بعد که خشک شد با «شانه سر» - çâne sar می زنند و با «چرخ - çarx» می ریسند و در «چرخچه» - çarxije کلاف می کنند و از کلاف های پادستگاهی که خودشان «شانه گورد» - çâne gord می نامند پارچه می بافند.

۴ - مسجد و تکیه و مراسم مذهبی

سیامرگوئی ها شیعه مذهبند و مراسم مذهبی شان کم و بیش مشابه شیعیان دیگر است. آنان در دهستان يك تکیه بزرگ

۱۱ - ولی به هر صورت ناگرددند که قسمتی از بز و گوسفندانی را که نگهداری آنها در زمستان مقدور نیست و یا به پیری رسیده اند پیش از فرارسیدن زمستان بفروشند تا از فروش آنها بتوانند به مخارج نگهداری بقیه گله و نیز به مخارج زندگی شان برسند.

۱۲ - موی بزها را هر سال فقط یکبار در تابستان می چینند.

سیامرگوئی، برای اینکه در «دشت گرگان» تسهیلات نگهداری از احشامشان را فراهم کرده باشند، با بعضی از صاحبان اراضی و دامداران دهکده های «دشت گرگان» در نگهداری شرکت می کنند؛ تا تهیه مسکن و علوفه زمستانی احشامشان آسان تر مقدور بشود^{۱۱}. در اول بهار سال بعد، بزها و گوسفندان را با بره های جدیدی که اینک به دنیا آورده اند به ارتفاعات باز می گردانند و در مراتعی که از گل و گیاهان تازه پوشیده شده است می چرانند و بار دیگر همان «آرام» و همان «دام» و همان شیردوشی ها و شیرجوشی و ماست بندی و کره گیری و . . .

چوپانان سیامرگوئی، گوسفندان را هر سال دوبار پشم چینی می کنند^{۱۲}. یکی در اوائل بهار، وقتی که می خواهند از دشت به کوه بکروند، و یکی هم در پاییز وقتی که تازه از کوه به دشت کوچیده اند. وسیله پشم چینی شان از دو تیغه آهنی است که با تکه چوبی بهم بند می کنند و آن را «چرخه» - çarxe می نامند. پشم چیده شده را عموماً می فروشند و فقط قسمتی از آن را برای نمدهالی یا جامه بافی به ده می آورند. نمدها و جامه های نم دین را نادقهای دوره گردی می مالند که

ويك مسجد دارند. عزاداريها وروضهخوانيهاشان را درتكيه برگزار مي‌كنند. چه درتكيه وجه درمسجد، محلي را براي زنان درنظر گرفتند و آن محل را با پرده‌اي ازقسمت مردان جدا كردند تا درروضهخواني‌ها وسينهزني‌ها ويا دروقت نماز، زنانشان درحریم باشند. نماز را هروقت كه پيشنمازشان درده باشد به جماعت مي‌خوانند. مگر نمازصبح كه درهرصورت چه پيشنماز باشد وجه نباشد به جماعت نمي‌خوانند. پيشنمازشان، كه اهل «سيامرگو» است ودريك مدرسه علوم ديني «قم» تحصيل مي‌كند، فقط تابستانها به «سيامرگو» مي‌آيد ونيز درماههاي محرم و رمضان، هريك از اين دوماه اگر بهتايستان بيفتد مراسم با جماعت بيشترى برگزار مي‌شود. درهفته

فطريه افراد خانواده راكنار مي‌گذارند؛ تا درروز عيد فطر به مستمندان ده بدهند. درده به پنج شش نفرى كه عليل يا بيضاعتند فطريه مي‌رسد. پيش ازظهر روز عيد فطر، درحياط مسجد جمع مي‌شوند تا دوركت نماز عيد فطررا به جماعت بخوانند. بعد ازبرگزاري نماز، دعاي مخصوص عيد فطررا هم مي‌خوانند.

مراسم عزاداريهاي ماه محرم با روضهخواني وسينهزني ونوحهخواني‌هاي شبانه درتكيه همراه مي‌شود. درهفته شيبه‌اي دهه اول محرم، آنهائي كه نذر دارند، شام و چاي و قليان مردم را درتكيه روبراه مي‌كنند. ولي براي روضهخواني، هر كس هر قدر كه خواست وتوانست به روضهخوان بول مي‌دهد.



مردان سيامرگوني با دوفلعه چوب وسيله‌اي مي‌سازند به نام كتاهم - kotahum كه با آن مي‌توانند چشم گوسفند يا موي بز را برسند و طبايب يابند.

پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي

رتال جامع علوم انساني

روضهخوان درشبهاي محرم بعد از نوحهخواني وسينهزني به منبر مي‌زود و موعظه‌اش را با شرح مصيبت‌هاي «كربلا» تمام مي‌كند.

سيامرگوني‌ها دوجور سينه مي‌زنند: يكي وقتي است كه توي تكيه دورهم نشسته‌اند و نوحهخوان در وسطشان مرثيه مي‌خواند و ديگران، ضمن اينكه در بعضي قطعات مرثيه دم مي‌گيرند، در حال نشسته سينه مي‌زنند. يك جور سينهزني ديگر هم دارند كه درحياط تكيه يا مسجد راه مي‌اندازند و البته پرشورتر است. در اين سينهزني‌ها، مردان وجوانان سينهزن،

شبهاي ماه رمضان، پيش از اذان صبح، يكي از سيامرگوني‌ها مناجات مي‌خواند كه خودش آن را «شب خواني» مي‌نامند. يك روز پيش از رسيدن ماه رمضان را هم روزه مي‌گيرند و روزه آن روز را كه «پيشباز» مي‌نامند البته واجب نمي‌دانند. درشبهاي «قدر»، بعد از افطار، درمسجد روضهخواني مي‌كنند و بعد هم همه كساني كه درمسجد جمع شده‌اند قرآن به سر مي‌گيرند و به اسم هريك از ائمه مصيبتي مي‌خوانند و دعا مي‌كنند. وقتي كه به اسم امام دوازدهم برسند ضمن سلام و دعا بيا مي‌خيزند. درشب عيد فطر، خانواده‌هاي سيامرگوني، پيش از صرف افطار،

دور «نوحهخوان» حلقه می‌زنند و هر يك با دست چپ خود کمربند مرد یا جوانی را می‌گیرند که درست چپ اوست و همه با دست راست سینه می‌زنند و در ضمن سینه‌زنی به دور «نوحه - خوان» می‌گردند و با همان آهنگی که مرثیه خوانده می‌شود پاهایشان را هم با حرکاتی هم‌آهنگ به جلو و عقب حرکت می‌دهند. چند نفر هم از این جمع سینه‌زنان در بعضی از مصرعهای مرثیه یا نوحه‌خوان همصدای می‌شوند و نیز هر دم که فریاد «یا حسین، یا حسین» هاشان بلند می‌شود محکمتر سینه می‌زنند تا بر هیجان سینه‌زنی بیفزایند.

دروزهای «تاسوعا» و «عاشورا»، دسته سینه‌زنی با چند علم درده برای می‌افتد؛ «نوحهخوان» در جلو و سینه‌زنها پشت سر او. تا چند سال پیش، ضمن اینکه دسته سینه‌زنی درده برای می‌افتاد، جلو هرخانه‌ای از صاحبخانه‌ها نذوراتی جمع می‌شد که خودشان آن را «سرعلمی» می‌نامیدند^{۱۳} و بعد از مراسم سینه‌زنی میان نوحه‌خوان‌ها و روضه‌خوان تقسیم می‌کردند. ولی در این سالها «سرعلمی» جمع کردن معمول نیست؛ و در عوض، خانواده‌هایی که نذر داشته باشند آش می‌پزند و دسته سینه‌زنی جلو هر يك از آن خانه‌ها که می‌رسد توقف می‌کند و همه مردم از آش که پخته شده می‌خورند و بار دیگر ضمن سینه‌زنی و نوحه‌خوانی برای می‌افتند^{۱۴}.

بعد از دهه محرم، تا آخر ماه صفر، مجالس روضه‌خوانی و عزاداری در خانه‌ها و نیز در مسجد و تکیه برگزار می‌شود. بانیان این مجالس عموماً به مناسبت‌هایی نذر دارند که چنین مجالسی برگزار کنند تا خلق خدا را به قرب خدا دعوت کرده باشند.

۵ - مراسم عید نوروز و نوپهارخوانی، چهارشنبه سوری و فال‌گوش، سفره عید و شگون‌آوری و دید و بازدید و سیزده بدر

سیامرگونی‌ها، پیش از فرارسیدن سال نو، برای کودکانشان جامه‌های نو می‌دوزند و خانه‌هاشان را روفت و روب می‌کنند. شستشوی جاجیبه‌ها و نمدها و تمیز کردن اشیاء خانه و زندگی از جمله کارهای واجب در استقبال از عید نوروز است. زنان، ضمن رسیدگی به این کارها، «گیل‌رنگ مالی» کردن دیوارهای اتاق و ایوان خانه‌هاشان را هم تجدید می‌کنند. آنهایی که وسیع و وضع بهتری دارند، پیش از رسیدن نوروز، خوراکی‌هایی می‌پزند و خیرات و میثرات راه می‌اندازند.

در همان روزهای پیش از رسیدن سال نو، يك یا چند دسته «عیدگردشی» درده برای می‌افتند و اشعار «نوپهاری» می‌خوانند و از اهل محل هدایایی می‌گیرند. دسته «عیدگردشی»، که معمولاً از جوانان دهکده‌های دیگرند، و با از جوانان کولی که

آنها را «غربتی» می‌نامند، با همراهی یکی از مردان یا جوانان اهل محل در کوچه محله‌های ده برای می‌افتند و جلو هرخانه‌ای در توصیف بهاری که در پیش است و در توصیف عید نوروز ترانه‌هایی می‌خوانند که با این بیت ترجیع‌بند می‌شود:

« این نوپهار مبارک باد این لاله‌زار مبارک باد »

صاحبخانه هم به فراخور حال و وضع خود به نوپهاری - جوانان انعام می‌دهد و آنها از کنار خانه او جلوتر می‌روند و در کنار خانه‌های دیگر «نوپهاری» خواندن را از سر می‌گیرند. سیامرگونی‌ها هم در غروب آخرین سشنبه سال، که به «شب چهارشنبه سوری» معروف است، جلو خانه‌ها یا روی پشت‌بامها را در چند جا با چند پشته گاه و گون آتش می‌افروزند و اهل خانه از آن آتش‌ها می‌جهند. بعضی زنان سیامرگونی، در همان شب، برای «فال‌گوش» به يك یا چند خانه همسایه می‌روند و وی آنکه توجه اهل خانه را جلب کند، با نیستی که دارند گوش به در یا پنجره اتاق می‌گیرند و از حرفهای اهل خانه به نیستان تفال می‌کنند.

در هرخانه سیامرگونی، پیش از تحویل سال، سفره عید پهن می‌کنند و مجموعه‌ای با شیرینی و نقل و حلوا و گندم سبز و تخم مرغهای پخته رنگ شده و گلاب و آینه در سفره می‌چینند و منتظر می‌شوند تا کسی را که برای خانه خود «شگوم» - şegum (شگون) انتخاب کرده‌اند به خانه‌شان بیاورد و شگون بیاورد. سرپرست هرخانه‌ای، «شگوم» خانه‌اش را هفت روز پیش از عید انتخاب می‌کند و از او که دوست محترم یا از اقوام و منسوبان است خواهش می‌کند که آن سال شگون‌آور خانه و خانواده‌اش باشد. «شگوم»، در موقع تحویل سال، لباس نو می‌پوشد و با شاخه‌ای سروکوهی و قرصی نان و یک پشه و یک جلد قرآن مجید به خانه می‌آید تا شگون بیاورد. اهل خانه با شادمانی از «شگوم» استقبال می‌کنند و به او گلاب می‌پاشند و او را با عزت و حرمت کنار سفره عید می‌نشانند. «شگوم»، سال نو را به اهل خانه تبریک می‌گوید و برایشان در آن سال سلامتی و سرور و سروری آرزو می‌کند. در این حین، گاه بانوی خانه چراغی روشن می‌کند و کنار سفره عید می‌نهد و قرآن و قرص نان و شیرینی را که «شگوم» با خود آورده است به سفره عید می‌افزاید و به پشه و نان هم در همان اتاق سبزی

۱۳ - این اصطلاح به این سبب معمول شده بود که صاحبخانه‌ها پول نذری خودشان را به گوشه علم گره می‌زدند و علمدار پیش از آنکه دسته سینه‌زنی به خانه دیگری برسد گره را می‌گشود و پول را به کسی می‌سپرد که باید همه پولهای «سرعلمی» را در طی مراسم سینه‌زنی و دسته گردانی جمع می‌کرد.

۱۴ - تا چند سال پیش، در «سیامرگو»، زنان هم دسته سینه‌زنی جداگانه‌ای راه می‌انداختند و جداگانه هم «سرعلمی» جمع می‌کردند.



چند چهره سیامرگونی

می‌ماند^{۱۵}. روز سیزده اگر هوا خوب باشد به «سیزده بدر» ازخانه بیرون می‌روند. هرچند خانواده با هم و با خورد و خوراکی که راه می‌اندازند جمع می‌شوند. درشب «سیزده بدر» (غروب روز دوازدهم) جلو خانه‌هاشان با کاه و گون آتش می‌افروزند و اهل خانه از آتش می‌جهند و می‌خوانند: «سیزده بدر، چهارده بجا».

روز سیزده بدر، علاوه بر اینکه ازخانه بیرون می‌روند، پیاله‌ها و ظرفهای شکستی دیگری را هم که چندان به کار زندگی‌شان نمی‌آید به زمین می‌کوبند و می‌شکنند تا نحوست سیزده را بهتر بدرکنند. به علاوه، گندم سبزی را که تا آن روز در سفره عیدشان بود، غروب همان روز سیزده بدر دور می‌ریزند.

۶- مراسم زایمان و نام‌گذاری و گهواره‌بندانی و دندانی، ختنه سوران و «کریب»

سیامرگونی‌ها، زائو را «چلیگ مار- celig mâr» و ماما را «دائیک مار- dâig mâr» می‌نامند. در ده‌هشت هفت «دائیک مار» دارند که زنانی سالمند و با تجربه‌اند. هرزائویی پیش از زایمان مامایش را با مشورت زنان منسوب به خودش انتخاب می‌کند. ماما به زائو و زنان خانواده‌اش دربارهٔ مقدمات زایمان دستوراتی می‌دهد و منتظر می‌شود که به موقع خیرش کنند تا بیابین زائو حاضر شود و از او پرستاری کند و نوزادش را بگیرد. نوزاد را در همان لحظه بعد از بدنیا آمدن با آب نیم گرم می‌شویند و جفتش را هم در گوشه‌ای از حیاط خانه چال می‌کنند^{۱۶}. پس از آنکه نوزاد را شستو کردند او را می‌پوشانند و بعد هم دم گوشش اذان می‌خوانند و ضمن اذان - خواندن گوشش را هم می‌کشند که یعنی بفهمد مسلمان زاده‌است. سیامرگونی‌ها، زائو و نیز نوزادش را تنها نمی‌گذارند؛ چون معتقدند که «جن» و «آل» اگر زائو و نوزاد را تنها ببینند اذیتشان می‌کنند. و در این صورت نوزاد می‌میرد و زائو «جنه آزاری» می‌شود. یعنی که دیوانگی به سرش می‌زند. به این علت، تا مدتی علاوه بر اینکه نمی‌گذارند زائو و نوزاد تنها بمانند، بالای سرشان همیشه یکجلد قرآن و نیز یک کارد یا چاقو هم می‌گذارند که معتقدند «جن» و «آل» رامی‌ترسند.

۱۵- قرص نالی را که «شگوم» در روز عید با خودش می‌آورد، می‌گذارند بماند تا روز عید سال بعد که البته تا آن وقت کاملاً خشک می‌شود. در آن روز به آن نان کمی آب می‌پاشند که نرم شود و بعد روی آتش گرمش می‌کنند و هر یک از اهل خانه از آن نان که از عید سال قبل مانده است و آن را «نان شگومی» می‌نامند تکه‌ای می‌خورند که خوردنش را در آن وقت خوش‌بین می‌دانند.

۱۶- در مورد زائویی که بچه برایش نمی‌ماند، جفت را در همان اتاق چال می‌کنند.

و شیرینی می‌خوراند. سرپرست خانواده به «شگوم» عیدی می‌دهد و از او با شیرینی پذیرائی می‌کند. «شگوم» اولین کسی است که باید شیرینی عید را بخورد و بعد از او اعضاء خانواده هم شیرینی خواهند خورد. و نیز «شگوم» اولین کسی است که بعد از تحویل سال به خانه وارد می‌شود. پیش از او هیچکس را به خانه راه نمی‌دهند که خوش‌بین نمی‌دانند. چراغی را هم که ضمن حضور «شگوم» روشن می‌کنند، می‌گذارند که تا سه روز و سه شب همواره روشن بماند. در دید و بازدیدهای عید هم، در هر خانه‌ای، ضمن اشاره به این چراغ، دعا می‌کنند که چراغ خانه و اجاق خانه تا سالهای سال روشن بماند و سعادت و سلامت از خانه کم نشود.

در یکی دوروز اول سال نو، دید و بازدیدها مردانه است. به همین سبب زنان در خانه می‌مانند تا وسیله‌های پذیرائی از مهمانان را فراهم بکنند. ابتدا کوچک‌ترها به دیدن بزرگتران می‌روند و بعد هم بزرگترها از آنان بازدید می‌کنند. در این دید و بازدیدها، هر چند نفر که با هم بیشتر مانوسند همراه می‌شوند و به هر خانه‌ای که وارد شوند، ضمن مبارکباد گوئی‌ها، به دور سفره عید می‌نشینند و باجای و حلوا و کلوچه‌ها پذیرائی می‌شوند. عیدی دادن به کوچکترها و بچه‌ها معمول است. پدر و مادرها به اندازه توانائی‌شان به بچه‌های خودشان و به بچه‌های اقوامشان چند تومانی عیدی می‌دهند. کودکان، در روزهای سال نو، با انواع بازیها و از جمله با تخم مرغ‌بازی و گردوبازی سرگرم می‌شوند. آنان با جامه‌های نو که می‌پوشند و با بازیهای که راه می‌اندازند و با شادمانیهائی که بروز می‌دهند بیش از بزرگتران و بهتر از آنان از عید استقبال می‌کنند.

دید و بازدیدهای عید تا پیش از روز سیزده سال برقرار است و همچنین سفره عید هر خانه‌ای تا آن روز همچنان گشوده



مرد سیامرگونی به زیارت
«پیر» رفته است با خلوص
نیستی که نمی‌شود به آن
شک کرد

شیرینی می‌آرایند و رویش را هم با چارقندی می‌پوشانند و بعد هم درحالی که یکی‌شان مجسمه را به سر گرفته است به جماعت راه می‌افتند و می‌روند به خانه‌ای که کودک را در آنجا ختنه می‌کنند. در راه، اهل ده، مخصوصاً کودکان و جوانان، با آنان همراه می‌شوند و ضمن ترانه‌خوانی و رقص و آواز، با شادمانی و «شادباش، شادباش» گویان شور و سروری براه می‌اندازند. اهل خانه‌ای که می‌خواهند کودکشان را ختنه کنند، باریسیدن دسته‌ای که از خانه «کریب» راه افتاده است، به استقبال می‌روند و ضمن خوش آمدگویی برایشان اسپند دود می‌دهند و از آنان تشکر می‌کنند. بعد هم، همه حاضران، در اتاقهایی که از پیشتر آماده پذیرائی شده است می‌نشینند؛ زنان در یک اتاق و مردان هم در اتاقی دیگر. کمی بعد همه حاضران با چای و غلیان پذیرائی می‌شوند. بعد هم، با مجسمه‌هایی که بشقابهای پلو و خجورشت را در آنها چیده‌اند بساط ناهار را پهن می‌کنند. بعد از ناهار، بار دیگر چای و غلیان راه می‌اندازند. در همین وقت، «دلاک - dallak» (ختنه‌گر)، با ظرفی شیرینی در اتاق مردان به همه حاضران شیرینی تعارف می‌کند و هر کس ضمن اینکه تکه‌ای شیرینی از ظرف می‌گیرد چند تومانی هدیه در همان ظرف می‌گذارد. بعد هم همه هدایای جمع شده را که معمولاً به پنجاه شصت تومان می‌رسد شماره می‌کنند. قسمت کمی از این پول را به مستمندان ده و بقیه را هم به «دلاک» می‌دهند تا دست بکار شود. در این احوال، «کریب»، کودک را که باید ختنه شود و مضطرب است تسلی می‌دهد و او را به نوای رقص و آوازی که به مناسبت ختنه سوران به راه می‌افتد سرگرم می‌کند. بعد هم، کودک را نرم نرمک به اتاقی می‌برد که برای ختنه‌کردنش در آنجا بستری گسترده‌اند و «دلاک» هم بساطش را در همانجا حاضر کرده است.

وقتی که «دلاک» می‌خواهد کودک را ختنه کند، «کریب» کمی نقل و شیرینی بدهان کودک می‌گذارد و او را که داد و فریاد

مدتی را که باید زانو و نوزاد تنها نمانند ده روز می‌دانند. در روز دهم، آنان را به حمام می‌برند و بعد از شستو و غسلان می‌دهند.

نوزاد را در همان روزهای اول نامگذاری می‌کنند. نام را معمولاً پدر بزرگ یا مادر بزرگ انتخاب خواهد کرد و یا یکی از اقوام سالمندان که عزت و حرمتی دارد. گاهی به پاس تجدید خاطره پدر بزرگ یا مادر بزرگی که از دنیا رفته‌اند، نام آنان را به نوزاد می‌دهند. بعضی از خانواده‌های سیامرگونی نام گذاری نوزاد را به روزی موکول می‌کنند که او را به گهواره می‌بندند. در آن روز، مادر زانو، برای نوزاد، مقداری لباس و وسیله‌های گهواره را در مجسمه‌ای می‌چیند و به خانه دخترش می‌فرستد تا در مراسم «گهواره‌بندان» بکار بیاید. در این مراسم که مانند جشن کوچکی است و اقوام و آشنایان به شرکت در آن دعوت می‌شوند، ضمن صرف ناهار، بچه را برای اولین بار به گهواره می‌بندند.

سیامرگونی‌ها برای دندان درآوردن بچه‌هایشان هم جشن کوچکی ترتیب می‌دهند که آن را «دندان» می‌نامند. هر خانواده سیامرگونی، در روز «دندان»، شیر برنج می‌پزد و کاسه کاسه برای اقوام و همسایه‌ها می‌فرستد. کسانی هم که شیر برنج «دندان» به آنها می‌رسد، تبریک می‌گویند و به سعادت بچه دعا می‌کنند. در «سیامرگو»، پسربچه‌ها را تا پیش از هشت نه سالگی ختنه می‌کنند و البته در آنجا برای ختنه‌کردن هم مراسمی معمول است. از جمله اینکه، هر مرد سیامرگونی وقتی که بخواهد کودکش را ختنه کند، مرد دیگری را که دوست خود می‌داند به عنوان «کریب - kerib» برای کودکش انتخاب می‌کند. «کریب»، برای کودکی که باید ختنه شود، یک جفت کفش و چند تکه جامه می‌خرد و آنها را برای روزی که می‌خواهند کودک را ختنه کنند آماده می‌کند. در آن روز، این اشیاء را، زنان منسوب به «کریب» در مجسمه‌ای با مقداری

راه می‌اندازد به نحوی در آغوش می‌گیرد که خخته‌کردنش مقدر بشود. «دلاک» هم دست به‌کار می‌شود و کودک را خخته می‌کند. بعد هم، پدر و مادر و خویشاوندان کودک به‌اتاق می‌آیند و پاک‌ک «کریب» کودک را دلداری می‌دهند و نم‌بختش می‌کنند که آرام بگیرد. معمولاً کسانی که از کودک عبادت می‌کنند، هر یک چند تومانی به او پول می‌دهند تا تحمل درد خخته برای او چندان دشوار نباشد و به این پولها دلگرم شود.

پدر و مادر کودک و خویشان او، ضمن جریان مراسم خخته، در هر فرصتی از «کریب» تشکر می‌کنند. آنها از این پس «کریب» را عزیزتر می‌شمرند و به او تاحد سرپرست و بزرگتر خانواده خود احترام می‌گذارند و نیز با خانواده «کریب» دوستی و رفت و آمد مسمیانه‌ای پیدا می‌کنند. «کریب» و خانواده او نیز حرمت دوستی با آنان را حفظ می‌کنند و وقتی که بخواهند در خانواده خود کودکی را خخته کنند، یکی از مردان آن خانواده را متقابلاً به عنوان «کریب» دعوت می‌کنند تا پیوند صمیمیت و دوستی‌شان محکم و محکمتر شود. به این ترتیب در میان دو خانواده سیامرگوئی، رسم «کریب» گزینی ممکن است تا چند نسل دوام بگیرد و آن دو خانواده به قدری با هم دیگر صمیمی و نزدیک بشوند که حتی اعضاء خانواده‌هاشان از ازدواج با یکدیگر همچون ازدواج با محارم پرهیز کنند. هنوز در «سیامرگو» اتفاق نیفتاده است که دو خانواده «کریب» به هم زن بدهند یا از هم زن بگیرند. چون اعضاء خانواده‌هایی که با هم «کریب» می‌شوند، از فرط صمیمیت و دوستی مانند اعضاء یک خانواده با هم محرمند.

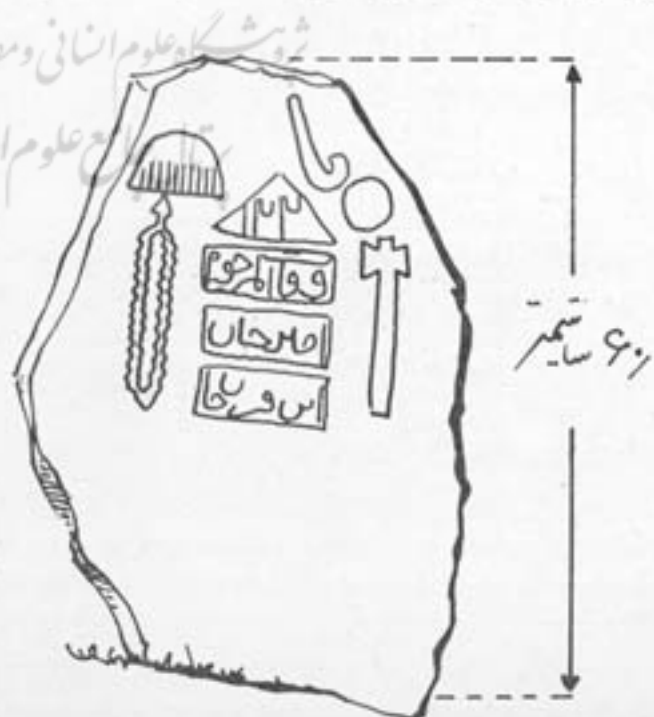
۷- يك افسانه و چند ترانه

«اوسانه - owsâne» (= افسانه):

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا کسی نبود. دهقانی یک گوسفند پروراری داشت. وقتی که زمستان رسید، و پذیرائی از گوسفند دشوار شد، ذبحش کرد و از گوشتش قورمه پخت و برای سه ماه زمستان ذخیره گذاشت. ولی از دنبه گوسفند کمی برداشت تا در تله‌ای بگذارد که می‌خواست با آن تله روباهی را بدام بیندازد. روباه که در همان دوروبرها زندگی می‌کرد، مردم مرغی یا خروسی و یا جوجه‌ای از خانه دهقان می‌برد.

وقتی که دهقان تله را درست کرد و دنبه گوسفند را هم در آن گذاشت، گذار روباه باز هم به آن طرف افتاد. با بوی دعبه به کنار تله رفت. اول به خیالش رسید که نانش توی روغن است؛ ولی بعد که کمی دوروبر دعبه را پائید و تله را شناخت فهمید که دهقان چه آشی برایش پخته است. با خودش گفت: «این سفره رنگینی که دهقان برای من پهن کرد به ذائقه گرگ گوارتر است؛ بروم و به این مهمانی دعوتش کنم». رفت سراغ گرگ: بعد از احوال‌پرسی از او و زن و بچه‌هایش، شروع کرد به تعارف: «... مدتی است که از جناب گرگ بی‌خبر بودم. این است که آمده‌ام به احوال‌پرسی. اگر محبت کنی و دعوتم را بپذیری ممنوت می‌شوم. سفره‌ای پهن کرده‌ام و می‌خواهم که بیائی تا لقمه‌ای با هم بخوریم و تجدید عهدی بکنیم...». گرگ خوشحال شد و با روباه راه افتاد که برود به مهمانی. به خانه دهقان که رسیدند، روباه رو کرد به گرگ که: «بفرما، خواهش می‌کنم جلو بیفت». گرگ گفت: «نه، تو صاحبخانه‌ای و باید جلوتر بروی تا من که مهمانم و راه را نمی‌دانم پشت سرت بیایم». روباه گفت که: «به جان عزیزت نمی‌شود؛ پدرم وصیت کرده بود که هرگز پیش از بزرگترها و آنهائی که خیلی محترمند به جانی وارد نشوم. وصیت پدر را هم که میدانی

طرح و تصویر از يك قبر در سیامرگو با نقوش عامیانه تسبیح و شانه، چخماق و سنگ آتش‌زنه و تبر. یعنی که هم اهل عبادت بود و هم کار و زحمت



سرعت می‌دود و دور می‌شود. این شد که به جان گرگ افتاد
و با چماقش اینقدر به سروتش کوبید تا دمش از ته کنده شد
و توانست که نیمه جانی بدر ببرد.

ترانه‌ها :

شب اول بوردَم^{۱۷} چاروداری
کیود قاطر بماندی ملک ساری
کیود قاطر که زنگش بر صدا بود
لجامش تهره و تنگش طلا بود

خروسک گل^{۱۸} مده حالا سحر نیست
مرا از یار جدا کردن محل نیست
خروسک بشکنه بال میسات
به هندوستان بره نام و نشانت

سر کوی بلند شد خانه من
پلنگ پنجول^{۱۹} زده بر شانه من
پلنگ پنجول زده شام شکسته
قشنگ دخرو پهلوم نشسته

از اینجا تا بیشت دور بماندم
ز بس کی گریه کردم کور بماندم
بدم دستمال کبندَم^{۲۰} دیدگانم
مثال کرد^{۲۱} بی مزدور بماندم

ندیدم دلبر و دلگیرم امروز
نمان^{۲۲} بستره بی شیرم امروز
نمان گرگ گشته^{۲۳} در بیابان
نمان شیر در زنجیرم امروز

نهاد^{۲۴} بالاکین بانگ کن خدارا
بسادا بشکنی عهد و بفا را
نهاد^{۲۵} از غریبان یار گیری
غریبان سنگ زتن^{۲۵} بالین مارا.

۱۷ - bavardam = رفتن .

۱۸ - gal = بانگ ، بانگ خروس .

۱۹ - panjul = پنجه ، چنگال .

۲۰ - dabandam = بینم .

۲۱ - kord = چوپان .

۲۲ - namane = مانند ، مثل .

۲۳ - gosne = گرسنه ، گشته .

۲۴ - sarata = سرت را .

۲۵ - zanan = می‌زنند .



با این رضایت خاطر که داشت به غلیان کشیدنش غبطه می‌خوردم

هیچوقت نمی‌شود فراموش کرد. مخصوصاً در مورد تو که خیلی
بزرگ و محترمی. گرگ از این حرف رو بآه خیلی خوش
آمد و باورش شد که رو بآه به او احترام می‌گذارد. این شد که
بآه به غبغب انداخت و پیش افتاد و رفت کنار تله و شروع کرد
به بو کشیدن دمه به و گفت که: «مرحبا ، مرحبا رو بآه ، مرحبا
که بزرگتری و کوچگتری سرت می‌شود و حرمتت را می‌فهمی».
بعدهم ، شروع کردند باهم به تعارف که کدام باید زودتر به غذا
دست ببرد. رو بآه به گرگ گفت: «این پدر مرحومم هیچ
حرفش بی حکمت نبود. خدا پیامرزم وصیت کرده بود که در سفر
سفره هرگز پیش از بزرگترها به غذا دست نبرم. حالا می‌فهمم
که حرفهایش چقدر حکیمانه بود. به جان عزیزت اگر پیش
از من به خوردن شروع نکنی ، يك لقمه از گلویم پائین نمی‌رود.
مگر می‌شود در حضور بزرگتری چون تو جسارت کنم و بیشتر
دست به غذا ببرم...». گرگ که اشتهاش را بوی دمه
تحریک کرده بود ، با این حرفهای رو بآه بکلی بی‌اختیار شد
و پنجه‌اش را به دمه دراز کرد ولی دمش را به تله داد و از فرط
درد داد و فریادش بلند شد.

با سروصدائی که راه افتاده بود ، دهقان خریدار شد و با
چماقش سر رسید و دید که رو بآه دمه را به دندان گرفته و به